

ما می‌گوییم:

ما حصل فرمایش شیخ انصاری آن است:

۱. معنی هیأت امر، مصداق طلب است یعنی وقتی متکلم می‌گوید «اجلس»، معنی این کلمه آن است که: «یک فرد از طلب انشایی نسبت به جلوس حاصل شده است»
  ۲. دلیل این امر آن است که: پس از اینکه متکلم گفت «اجلس»، جلوس مطلوب می‌شود. پس جلوس مصداق طلب شده است. (در حالیکه اگر اجلس به معنای آن بود که «مفهوم طلب به جلوس تعلق گرفته است»، نمی‌توانستیم بگوییم جلوس مطلوب است چراکه تعلق مفهوم طلب، جلوس را مطلوب نمی‌کند)
- ماحصل فرمایش آخوند آن است که:

۱. طلب بر دو گونه است: طلب حقیقی که در نفس متکلم است و علت آن مثلاً گرسنگی است و طلب انشایی که به وسیله کلام موجود می‌شود و علت آن گاهی طلب حقیقی است
  ۲. طلب انشایی نمی‌تواند ایجاد کننده مصداق طلب حقیقی باشد.
- پس: اینکه جلوس مطلوب است یعنی مصداق طلب حقیقی است، ربطی به کلام و هیأت ندارد بلکه چون علت طلب انشایی، مصداق طلب حقیقی است، با شنیدن هیأت (طلب انشایی)، به طریق برهان انی، به علت آن پی می‌بریم و می‌فهمیم جلوس مصداق طلب حقیقی هم هست [طلب انشایی به جلوس تعلق گرفته و این حکم انشایی معلول تعلق مصداق طلب حقیقی به جلوس است]

ما می‌گوییم:

- ۱) اینکه دلیل مرحوم شیخ بر وضع عام موضوع له خاص چیست، ربطی به این بحث ندارد.
  - ۲) اما آیا طبق مبنای شیخ، می‌توانیم اطلاق را جاری بدانیم:
- مرحوم فاضل با استفاده از فرمایش امام خمینی (اینکه اطلاق احوالی در جزئی جریان دارد) در همین بحث می‌گویند: حتی اگر حرف شیخ را بپذیریم و بگوییم هیأت جزئی حقیقی (فرد) را ایجاد می‌کند ولی جریان اطلاق در فرد ممکن است.<sup>۱</sup>

۱. سیری کامل در اصول فقه، ج ۵ ص ۲۶۵



ما می‌گوییم:

آنچه امام مطرح کرده‌اند، ربطی به بحث موجود ندارد چراکه جریان اطلاق احوالی در جزئی برای تعیین یک فرد نیست بلکه برای آن است که هیچ حالتی از حالات فردی که معین است، تعیین نشود (اکرم زیداً = زید معین است و اطلاق احوالی می‌گوید زید چه نشسته باشد و چه خوابیده و چه ... لازم الاکرام است) در حالیکه در این بحث جریان اطلاق می‌خواهد یک فرد را معین کند (در حالیکه بین نفسی و غیره مردد هستیم، اطلاق می‌خواهد نفسی را معین کند) به عبارت دیگر اینجا اطلاق می‌خواهد فرد مردد را معین نماید. نکته جالب توجه آنکه مطابق آنه تهذیب الاصول از امام تقریر کرده است، ایشان جریان اطلاق را در اینجا رد می‌کنند.<sup>۱</sup>

### کلام مرحوم نائینی

«فمجمّل القول فیہ: هو أنّ الواجب الغیری لما کان وجوبه مترشّحاً عن وجوب الغیر، کان وجوبه مشروطاً بوجوب الغیر، كما أنّ وجود الغیر یكون مشروطاً بالواجب الغیری، فیکون وجوب الغیر من المقدمات الوجوبیة للواجب الغیری، و وجود الواجب الغیری من المقدمات الوجودیة لذلك الغیر، مثلاً یكون وجوب الوضوء مشروطاً بوجوب الصلاة، و تكون نفس الصلاة مشروطة بوجود الوضوء، ... و حیثئذ یرجع الشک فی کون الوجوب غیرتاً إلی شکین: أحدهما: الشک فی تقييد وجوبه بوجوب الغیر، و ثانيهما: الشک فی تقييد مادة الغیر به.»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. اجمال مطلب آنکه: وجوب در واجب غیر (وضو) مشروط به آن است که غیر (نماز) وجوب پیدا کند. چراکه وجوب وضو از وجوب نماز مترشح می‌شود.
۲. البته وجود غیر (نماز) مشروط به آن است که واجب غیر (وضو) در خارج متحقق شود.
۳. پس وجوب وضو متوقف بر وجوب نماز است و وجود نماز متوقف بر وجود وضو.
۴. پس وقتی شک داریم که «الف» نفسی است یا غیر، در حقیقت دو شک داریم: یک) آیا وجوب «الف» مقید به وجوب «ب» است؟ (که در این صورت الف غیر است) دو) آیا وجود «الف» مقید به وجود «ب» است (که در این صورت الف نفسی است)
۵. [ماده = «صلوة همراه با وضو»، که هیأت روی آن رفته است پس اگر وضو موجود نشود، ماده حاصل نشده است]

ایشان سپس می‌نویسد:

۱. تهذیب الاصول، ج ۱ ص ۳۴۵

۲. فوائده الاصول؛ ج ۱؛ ص ۲۲۰



«إذا عرفت ذلك فنقول: أنه ان كان هناك إطلاق في كلا طرفي الغير و الواجب الغيري، كما إذا كان دليل الصلاة مط لم يأخذ الوضوء قيذا لها، و كذا كان دليل إيجاب الوضوء مط لم يقيد وجوبه بالصلاة، ... فلا إشكال في صحة التمسك بكلّ من الإطالقين، و تكون النتيجة هو الوجوب النفسى للوضوء، و عدم كونه قيذا وجوديا للصلاة، فان إطلاق دليل الوضوء يقتضى الأول، و إطلاق دليل الصلاة يقتضى الثانى.»<sup>١</sup>

توضیح:

١. پس در اینجا دو اطلاق داریم. یکی در ماده صلوة (که ثابت می کند وجود صلوة مطلق است و وابسته به وجود وضو نیست) و یکی در هیأت وضو (که ثابت می کند وجوب وضو مطلق است و وابسته به وجوب صلوة نیست)
٢. حال: هر دو اطلاق جاری است و هر دو هم نفسی بودن را ثابت می کند و معلوم می کند که الف و ب نه وجوبشان و نه وجودشان به هم وابسته نیست.

